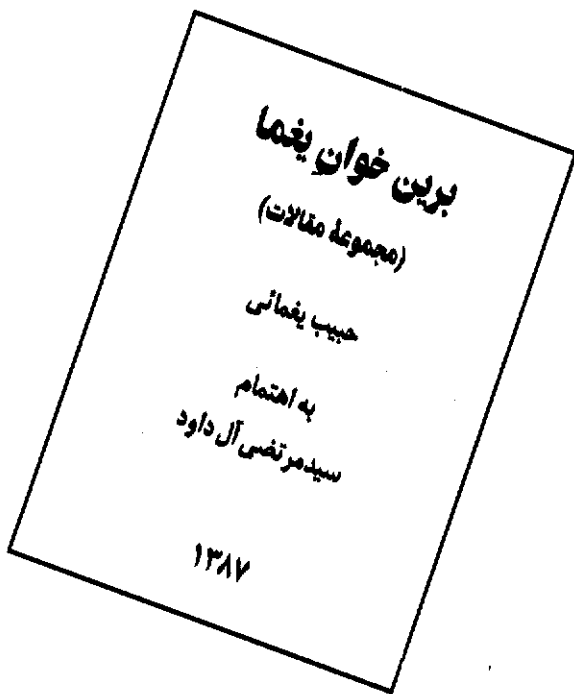


نصیبی از

خوانِ یغما

جویا جهانبخش



ببین خوانِ یغما (مجموعهٔ مقالات)، حبیب یغمائی، به اهتمام
سیدمرتضی آل داود، ج ۱، تهران، مگستان، ۱۳۸۷ ش.

مکتوب، ۱۳۸۵ ش) مجالی دوباره برای بازخوانی کارنامه این
ادیب و شاعر فاضل و خدوم فراهم ساخت.

اینک دفتر یکم مجموعه مقالات حبیب یغمائی که به اهتمام
آقای سیدمرتضی آل داود و از سوی انتشارات مگستان^۱ منتشر
شده، هر چند مجموعه ای است از گفتارها و نوشتارهایی که
اغلب در یغما به چاپ رسیده بوده است و ای بسا در آنجا دیده و
خواننده ایم^۲، چون آن مکتوبات پراکنده را در کنار هم پیش چشم
می آورد، فرصتی دلچسب به دست می دهد تا با یغمائی و
اسلوب نگرش و نگارش وی تجدید عهدی بتوانیم کرد.

۱. به قرار مسموع، «مگستان» در زبان مردم خور به معنای نخلستان است.

۲. انتشارات ایران به سال ۱۳۶۴ ش دوره کامل یغما را تجدید چاپ کرد. از
همین روی دسترس به مجله یغما برای خوانندگان عصر ما دشوار نبوده و
نیست.

شادروان حبیب یغمائی (۱۲۸۰ - ۱۳۶۳ ش)، ادیب و پژوهنده
و شاعری بود که اهمیت و آوازهٔ او، بیش از تألیفات و
تصحیحات و سروده هایش، به بنیانگذاری و سرپرستی مجلهٔ
ادبی و فرهنگی یغماست.

اگر او کاری جز همین نشر مجلهٔ یغما نکرده بود، باز بس بود
تا نام وی در تاریخ ادب و فرهنگ ایرانی ماندگار شود. لیک
خدمات بزرگ و درخشان دیگر نیز در کارنامه او کم نیست.
تصحیح و نشر متنهای مهم و ارجمندی چون ترجمه تفسیر
طبری و گرشاسبنامه ای اسلامی طوسی و غزلیات سعدی و
قصص الأنبیاء ابواسحاق نیشابوری، گوشه ای دیگر از خدمات
علمی و فرهنگی اوست، و هنبازی با شادروان محمدعلی
فروغی (ذکاء الملک) در ساماندهی نخستین تصحیح عالمانه
کلیات سعدی، و نظارت و همکاری در تدوین برخی مجموعه ها
و یادنامه ها، و تدریس در مراکز آموزشی مختلف، و ...،
و ...، گوشه هایی دیگر از فعالیتهایی که اکثر قریب به اتفاق آنها
بازبان و ادبیات فارسی و فرهنگ ایرانی ربط وثیق داشته است.

خوشبختانه از زمان حیات او - نمونه را، در «کنگره
تحقیقات ایرانی» در دانشگاه کرمان (۱۳۵۶ ش) و با انتشار
یادگارنامه حبیب یغمائی - گروهی از اهل ادب و قبيله کلمه از
کار و کارنامه وی گفته اند. در همین اواخر نیز انتشار آرج نامه
حبیب یغمائی به اهتمام آقای سیدعلی آل داود (تهران: میراث

و گفتاری است در نهایت پلیدی. مصمم هستم که آن را بسوزانم زیرا هیچ گونه فایده‌ای در نگاهداری آن صورت پذیر نیست. (ص ۹).

بازگشتن ظرافت‌ها و رفتارهای بامزه دیگران را خوش می‌دارد؛ بویژه اگر آن را مشتمل بر مکرمتی بیابد.

در یادداشتی درباره مرحوم «یحیی ریحان» نوشته است:

«در سالهای ۱۳۱۳-۱۳۱۴ که در نتیجه سالها دقت و کوشش در تدریس، بشدت بیمار و بستری بودم، از اهل ادب کسی که بیشتر از همه تفقد^۲ و پرسش می‌فرمود، ریحان بود. به خاطر دارم روزی از راه دور به احوال پرسش آمده بود. اتفاقاً به حمام رفته بودم. ناگهان دیدم ریحان با لباس منظم به درون حمام آمد و اظهار محبت فرمود و بازگشت. اگر این گونه مهربانی‌های بی‌شائبه معصومانه دیوانگی تلقی شود، کاش همه دیوانه بودند!» (ص ۱۶۴ و ۱۶۵).

آنجا که دسته گلی به آب داده، راحت و بی‌پروا بازگو می‌کند. در یادنگاشتهایی که به یاد استاد فقید «مجتبی مینوی» قلمی کرده، از جمله آورده است:

«خط مینوی در آن ایام [روزگار تحصیل در مدرسه] بسیار خوب و خوانا بود. شاگردان درسهای خود را از روی جزوه‌های او می‌نوشتند. وقتی من جزوه هیئت او را گرفتم تصاویر نجومی را با نهایت دقت ترسیم کرده بود. آن جزوه را گم کردم و باور نداشت. اگر احیاناً خوانندگان و دوستان چنین جزوه‌ای را یافتند به کتابخانه‌اش بدهند.» (ص ۲۰۰)

هم پته خود را روی آب می‌اندازد و هم پته دیگران را!

در توضیحی که درباره سرودهای خود داده است، می‌گوید: «... غیر از قطعاتی که مطلقاً به یاد نمانده اشعاری به نام دیگران ساخته‌ام که اکنون در تذکره‌ها به نامشان ثبت است ...» (ص ۸). از دستگاه دیوانی دل‌خوشی ندارد و غیبت جانگزای صلاح و سداد را بارها به رخ عملداران می‌کشد و از فقدان کاردانی و دلسوزی از برای ملک و ملت، شکوه سر می‌دهد.

باز در گزارش احوال شادروان استاد «مجتبی مینوی» می‌نویسد:

«... چندگاهی ریاست کتابخانه معارف را داشت و سپس به عضویت اداره کل انطباعات وزارت معارف منصوب شد و با جناب حکمت وزیر معارف سازگاری نکرد و به اروپا رفت با فروش کتابهایش نخست در اداره محصلین اعزامی کار می‌کرد و آن کار هم مطابق میلش نبود. چون او عالمی محقق و کتابخوان

مقالات این مجموعه آسان که مدون محترم نیز خاطر نشان کرده‌اند (ص ۵) «درب‌گیرنده مسائل و موضوعات گوناگون ... ادبی، ... اجتماعی و تاریخی است»؛ از مقولات مربوط به آموزش و پرورش و کتابهای درسی و مطبوعات و آئین سخنوری بگیریید، تازبان و ادب فارسی و یادگارهای مهم آن چون شاهنامه و ادب عربی و نقد کتاب و ... و ...

در این میان - و شاید از آنجا که «اکنون» و محضوف به مقتضیات و دغدغه‌های «اکنونی»، این دفتر را به خواندن گرفته‌ام - آنچه بیشتر نظرم را به خود جلب کرد یادنگاشت‌ها و خاطره‌نویسی‌های یغمائی است. البته حبیب یغمائی خاطرات خود را در اواخر عمر به طور مسلسل به قلم آورده بود و در مجله آینده به چاپ می‌رسانید. همین مقالات را پسان‌تر استاد ایرج افشار گرد آورد و در یک دفتر به صورت مجزا انتشار داد که به جای خود نکات خواندنی بسیار دارد. لیک این مقالات پراکنده نیز که گاه به یاد رفتگان و گاه در گرامیداشت احوال خورده‌اند، مغتنم‌اند و پر نکته؛ و بطبع، برخی دلخواه‌تر و خودمانی‌تر و خواندنی‌تر، و برخی از گونه قلم‌اندازهای استعجالی رسمی‌تر.

اهمیت اغلب آنچه به یاد کسان نوشته، در آن است که - به تعبیر خودش: - «مختصر است و ساده است و بیرون از مجامله» (ص ۲۱۳).

بی‌تکلف و صریح و رک و پوست‌کنده حرف می‌زند و انتقاد می‌کند؛ دلخوریهایش را بازگو می‌کند و بر نابسامانیها انگشت می‌نهد. تجارب تلخ و ناکامیها را با خواننده در میان می‌گذارد؛ تجاربی که برآیند آنها سبب می‌شد زمانه و زمینه‌ای را که در آن می‌زید، «بی‌فرهنگ» و «حق ناشناس» بشمارد (ص ۱۵۸).

یغمائی ذهن و ضمیر خود را بی‌دغدغه رخصت نامستوری می‌دهد و گاه از به قلم آوردن ذهنیات و منویات شخصی خود که در ظاهر ارتباط چندانی هم با خواننده ندارد، ابا نمی‌کند.

نمونه‌ها، یکجا که از جد پدری‌اش، حاج سید میرزا، «قاضی و مجتهد مسلم ولایت جندق و بیابانک»، و جد مادری‌اش، یغما، شاعر و ادیب نامی عصر قاجار، یاد می‌کند و خاطر نشان می‌دارد که این دو «معاصر بوده‌اند و سخت با یکدیگر دشمن»، زیرا آن یکی «فقیهی زاهدخوی» بوده و این یکی «شاعری شاهدجوی» و خلاصه ایشان به یک جو نمی‌رفته است، می‌نویسد:

«به طور معترضه بجاست یاد شود که یغما مثنوی دارد به بحر متقارب در هجو حاج سید میرزا که از آن یک نسخه باقی است و آن یک نسخه هم از من است. اشعاری است در نهایت استحکام

۳. در کتاب چاپی: نقد.



بود و بزرگان ما [۱/ به تعبیر امروزی: مسؤولان] شخصیت‌هایی اداری و چاپلوس می‌خواستند و می‌خواهند...» (ص ۲۰۱؛ تأکید از ماست).

بر قلت کاردانان مشفق دل می‌سوزاند.

در مقاله‌ای به یاد مرحوم «محمدعلی فروغی» می‌نویسد:

«یکی از رسائل گرانمایه‌های او [= فروغی] فهرستی است از رجال بزرگ و مؤثر ممالکی که در آن ممالک فروغی سمت سفارت یا مأموریت داشته است. در این رساله در جدول‌های مخصوص با نهایت ایجاز و اختصار نام و نشان و سوابق خدمات و پایه معلومات هر کس را یاد می‌کند و در ستون ملاحظات عقیده و نظر آن شخص را نسبت به ایران توضیح می‌دهد و آنگاه می‌گوید که با او چگونه باید راه رفت و یا به اصطلاح ساده خود فروغی چگونه او را باید پخت که به سود ایران باشد.»

من تصور نمی‌کنم اکنون از میان سفرای ما در خارجه^۴، جز معدودی به شمار انگشت، به اینگونه دقایق متوجه باشند و بر فرض این که حسن نیت هم در کار باشد استعداد و لیاقتی می‌باید که در امثال اینان نیست، زیرا اصولاً بنای تشکیلات ما بر این نهاده شده که این مردمان با گوهر کمتر در حریم مقامات عالیہ خدمتگزاری راه یابند.

به خاطر دارم روزی یکی از کارمندان عالی مقام که بیشتر عمر خود را در خارجه به سفارت گذرانده و در غالب ممالک اروپا مأموریت یافته بود به منزل آن مرحوم آمد. از هر کشور و از هر در سخنها راند؛ از مجلس‌های مهمانی و میعادهای خصوصی و ملاقات‌های معمولی و ازین گونه مطالب و مباحث عامیانه و بی‌بها، پس از رفتن او فروغی چندان آشفته و درهم شد که بی‌اظهار، مفهوم می‌شد از این که ایران را در خارجه چنین نمایندگانی است چه اندازه رنج می‌برد و دم بر نمی‌تواند آورد. « (ص ۲۴۳ و ۲۴۴).

دوغ و دوشاب را یکی نمی‌داند و خوشبینی و حسن ظن بیجا ندارد. میان صالح و طالح فرق می‌نهد. وانگهی از فقدان چنین تمییز و بصیرتی در این و آن، برنج است. در گزارش احوال علامه قزوینی می‌گوید:

«در سالهای ۱۳۱۰ شمسی به بعد، مقرر شد [قزوینی] نسخه‌های معتبر و منحصر به فرد فارسی را که در کتابخانه‌های اروپاست از طرف وزارت معارف عکس برداری کند. این نسخه‌ها اکنون در کتابخانه ملی است و غیر از نسخه‌هایی است که دیگران برای استفاده مادی و نامجویی به هزینه دولت فیلم آن را تهیه کرده‌اند و از آن بهره برداری می‌کنند. نسخه‌هایی که قزوینی تنظیم فرموده همه با نهایت ظرافت صحافی و تجلید شده و

قزوینی به هریک مقدمه‌ای بسیار دقیق نوشته که تا به کتابخانه نروند و نبینند^۵ و نخوانند، قدر آن را نمی‌شناسند؛ تازه، اگر بفهمند؟» (ص ۱۹۶؛ تأکید از ماست).

یغمائی در فرجام مقاله هشت سال با فروغی و به مناسبت ارزیابی اجمالی‌ای که از فعالیت‌های سیاسی فروغی می‌کند، می‌گوید:

«... نتیجه مطالعات شخصی خودم این است که برای پیشرفت امور کشورم راهی جز تعمیم فرهنگ نیست به طوری که هر فرد به وظیفه خود آشنا باشد و این نکته را بحقیقت دریابد که بهره و بزرگی او در عظمت کشور نهفته است، و باری از اغراض ناچیز که زیان عمومی را دربر دارد به مردی در گذرد و آرزوها را به دل در بشکند. وقتی این عقیده لااقل در میان طبقات ممتاز کشور حکمروا شد اگر امثال فروغی پیدا شوند (و خیلی دیر پیدا خواهد شد) خوب می‌توانند کار کنند.» (ص ۳۰۵ و ۳۰۶؛ تأکیدها از ماست).

این استنتاج را یغمائی بیش از نیم قرن پیش از این قلمی کرده است، لیک بعید می‌دانم که امروز هم اگر به دیده بصیرت و انصاف بنگریم نتیجه‌ای چندان متفاوت به دست آید.

... بگذریم...

در این مقاله تا کدر خاطر یغمائی از ناکامیها و ناب‌خورداریهای بر خواننده هیچ پوشیده نمی‌ماند. مرد، سالها رنج برده و زحمت بسیار کشیده، بی‌آنکه از حداقل دلخواه امکانات بهره مند باشد. از مخدوم بی‌عنایت گله مند است.

در متن خطابه‌ای که به یاد پروفیسور محمد اسحاق هندی، استاد فارسی دانشگاه کلکته، ایراد کرده و در آن خاطرات همکاری اش را با وی - خاصه در گردآوری تذکره سخنوران او - باز گفته است، می‌نویسد:

«چه زیان دارد حاضران که بیشتر از سروران و دوستانم هستند بدانند که در ازای خدمت تدریس و همکاری با دکتر محمد اسحاق در حدود یک هزار تومان از آن مرحوم بهره یافتیم و با این مبلغ منزلی بسیار کوچک در کوچه آبشار خیابان روی^۶ خریدیم و سالها در آن زیستیم؛ به این معنی که خدمت پانزده ساله من در معارف ایران به اندازه سه چهار ماه خدمت به یک دانشمند هندی ارزش و اثر نداشت.» (ص ۲۰۹).

دلزدگی و نومیدی اش را پوشیده نمی‌دارد؛ حتی اگر فی الجمله برای خواننده هم بر خورنده باشد.

۴. در کتاب چاپی: جزء.

۵. در کتاب چاپی: نه بیند.

۶. چنین است در کتاب چاپی.

کسی بخواهد دل خوش کند و بگوید: همین چاپ مغلوب آن هم غنیمت است!

انصاف باید داد که در باب دیگر محسنات ظاهری کتاب نیز - باتوجه به پیشرفتها و تسهیلاتی که در این زمینه به دست آمده است و وجود دارد و بسیاری از ناشران هنرمندانه از آن بهره می جویند - اهتمام زیادی نشده؛ که این هم از قضا برخلاف نگاهی است که در همین مقالات به خواننده القا می شود. یغمائی در مقاله هشت سال با فروغی می نویسد:

«وقتی وزارت فرهنگ می خواست در کتابهای دبستانی از نو نظری کند؛ و چون بنده هم در این کار شرکت داشتم از ایشان [= فروغی] دستور خواستم. راهنمایها کرد و از آن جمله فرمود: سعی کنید کتابهای ابتدائی، مخصوصاً کتاب سال اول و دوم، در نهایت سادگی و پاکیزگی و دارای تصاویر زیبا باشد طوری که نه تنها کودکان بلکه سالمندان و بیگانگان را هم به تحصیل جذب کند، زیرا کتاب زیبا در روحیات اشخاص تأثیری شگرف می بخشد و شوق را برمی انگیزد.

بعد به طور مثال فرمود:

من در جوانی انگلیسی را یاد گرفتم. یک روز کتابی به انگلیسی دیدم که بسیار زیبا و خوش چاپ بود. آن را ورق می زدم و تصاویرش را می نگریستم. پدرم گفت: میل داری مطالب این کتاب را بفهمی؟ گفتم: نهایت شوق را دارم. همان روز معلم برایم آورد و من به سبب زیبایی کتاب، انگلیسی را فرا گرفتم ...» (ص ۲۹۵).

سخن مرحوم فروغی البته در باب کتابهای درسی است اما چیزی نیست که درجه ای از آن را نتوان به دیگر کتابها و از جمله همین کتابها تعمیم داد. همین کتاب نیز باید برای خوانندگان جوان و تازه جو (چون دانشجویان ادبیات فارسی و مانند آن) گیرا باشد.

باری، مجموعه مقالات حبیب یغمائی، هرچه هست، برای دوستداران زبان و ادب فارسی و فرهنگ ایرانی، بخصوص کسانی که عادت دارند یا دوست دارند به زبان فارسی سالم و برکنار از ابتدالهای روزنامگی چیزی بخوانند، سودبخش و خواندنی است.

مزید توفیقات مدون محترم را در گردآوری و طبع دیگر مجلدات این مجموعه از خداوند خواهانیم.



۷. در کتاب چاپی: نامه های.

۸. در کتاب چاپی: جسم.

در مقاله ای که به یاد علامه قزوینی نوشته است می آورد:
«نامه های قزوینی^۷ به فروغی و به بنده اگر چاپ شود خود کتابی می شود ادبی و تحقیقی و تاریخی. اما برای کی؟ و برای چی؟» (ص ۱۹۷ تأکید از ماست).

در یادداشتی درآلود که به مناسبت پایان سال سی و یکم یغما و ختم کار مجله نوشته است می گوید:

«... در این سی و یک سال [نگارنده] همواره با ملایمت تمام این راه دشوار ناهموار را دست به عصا سپرد، جفاها دید و از تعرضات زنده مصون نماند. بارها در زندان ماندهایی که زبانها را می بندند و سگان را می گشایند گرفتار ماند و اهانت ها و ناروایی ها تحمل کرد، و با سپردن تعهداتی سنگین و سخت، نه به اراده و میل، خود را و نویسندگان را رهاوند و رنج خود و راحت یاران را به کار بست. بارها صفحاتی را از مجله جدا کرد و بناگزیر چاپ و صحافی تجدید شد و از این گستاخی جلادهای ادبی زبانها و رنجهای برد و دم برنیآورد.»

... عمر بدین سان تباہ گشت. چشم بینائی را از دست نهاد. جسم^۸ بی توش و روح بی هوش گشت. زبان دو جهانی بهره افتاد. این است سرانجام نادانان و احمقان! ...

بیست و سه هزار و هشتصد و هشت صفحه ...
سه هزار و هفتصد و بیست مقاله و قطعه از نظم و نثر اصیل و استوار ...

چهارصد شاعر و نویسنده طراز اول ...
چند صد هزار تومان قرض ...
این است کارکرد سی و یک سال خدمت مجله نگاری در این مملکت بی فرهنگ حق ناشناس ...
بس نیست!؟ ...» (ص ۱۵۷ و ۱۵۸).

مرحوم مینوی در نامه ای به یغمائی نوشته بود: «... من به صحت چاپ خیلی متعجبم و اگر یادت باشد از ابتدا گفتم که اگر بدانم مقالات و کتب صحیح چاپ نمی شود نوشتن را ترجیح می دهم ...»^۹ و یغمائی خود در مقاله ای که در همین مجموعه آمده این سخن مینوی را آورده است (ص ۲۷۲، هامش).

افسوس که همان طور که یغمائی نتوانسته بود نوشته مینوی را پاکیزه و صحیح از چاپ برآورد، طایع این مجموعه نیز نتوانسته چاپ نسبتاً منقحی از مقالات یغمائی به دست دهد. غلط چاپی (/ حرف و نگاشتی) در مطبوعات ما کم نیست، لیک نسبت به عرف کتابهای محققانه و عالم پسند، بپین خوان یغما کتاب پرغلطی است؛ و این جای تأسف دارد؛ خاصه از آن روی که قاطبه این مقالات پیش از این چاپ و حتی بعضاً تجدید چاپ شده بوده اند و چنددان دست نایافتنی به شمار نمی رفته اند که